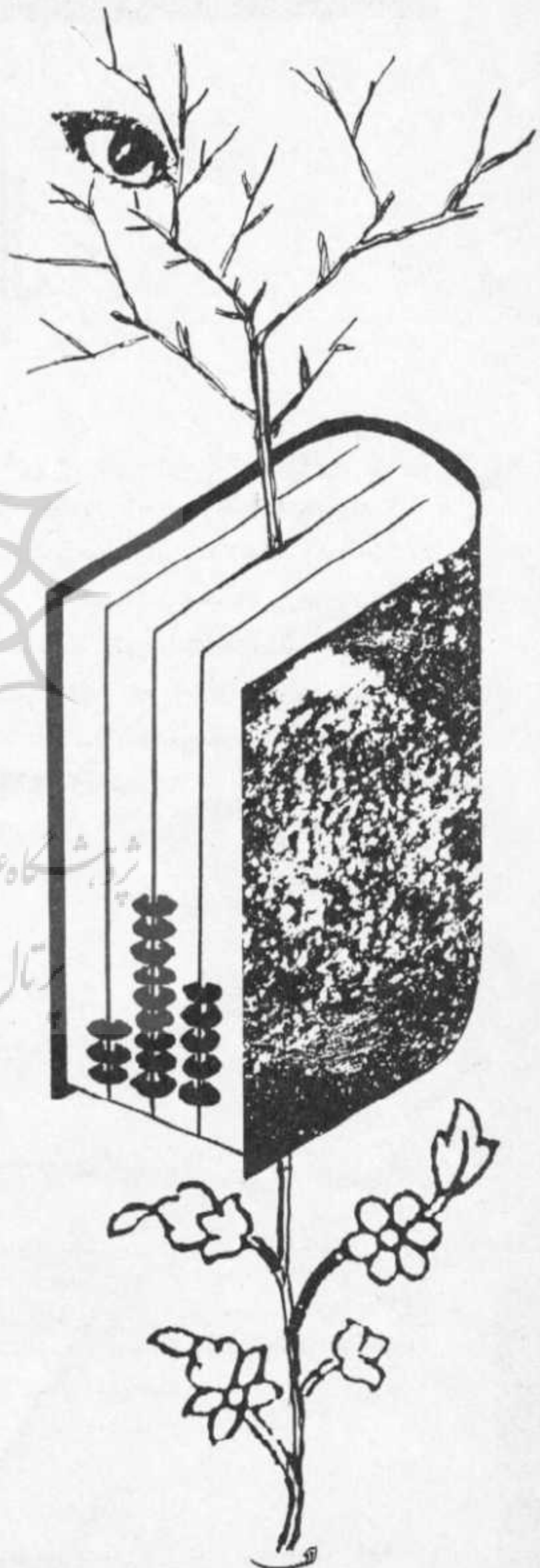




شعر



پرداختن به آن بخش از مباحث نظری که نسبتی با ادبیات به هم می‌رساند، در شمار مهمترین وظایف مطبوعات ادبی است. ضرورت و اهمیت طرح این مباحث نیز تا بدان پایه بدیهی است که بی‌هیچ واسطه‌ای به حس و عقل دریافته می‌شود. اکنون با علم به ارکان قضیه می‌پرسیم: کم و کیف این گونه مباحث در مطبوعات ادبی ما - اعم از مجله و کتاب و ... - چگونه است؟

بی‌تردید، وجود و حضور ارباب رأی و نظر، اولین شرط رونق بازار مباحث نظری است؛ می‌گوییم «وجود» و «حضور» تا بر تفریق ساحت این دو معنا از یکدیگر تأکید کرده باشیم. در وضعیت کنونی ادبیات ما پررژه شعر، صاحبان اهلیت در مباحث نظری، به فرض وجود - که صد البته چنین است - حضوری ندارند. * نگاهی به تأمل در مجلات و آثار که هیأت کتاب یافته‌اند، معدّ و مؤید این نظر است. هم در این مقام، البته بر ماست که حضور نیم‌رنجی بعضی از اهل فضل را بستاییم و حرمتشان را پاس بداریم؛ چراکه اگر این نیمه حضور نیز نبود و آن ارجمندان نبودند، ماجرا دیگر بود.

□

غالب آنچه در مجلات و کتب فارسی به عنوان مباحث نظری مربوط به شعر می‌خوانیم، یا عیناً از زبانهای دیگر ترجمه شده است، یا تصحیف و تحریف نظریه‌های فلان و بهمان نظریه‌پرداز بیگانه است که با ادب این سرزمین ربط و نسبتی ندارد و یا متأسفانه آفاضات موهوم و مبهم نااهلی است بیگانه با ادب و کمریسته به ضلال و گمراهی خلق.

بدیهی است که نفس ترجمه آرا و اقوال بیگانگان به فارسی و آگاهی از نظریه‌های ادبی جدید آنان، نه تنها محل اشکال نیست؛ که اگر ثمرات تطبیقی این امر را مراد کرده باشیم، بسی سودمند خواهد افتاد؛ اما اگر و اگر و اگر ...

نکته این است که هم غالب آن آرا، قابلیت انطباق با شرایط خاص ادبیات ما را ندارند و هم اغلب مترجمان، فاقد اهلیت تطبیق‌اند. در چنین شرایطی، پربسی‌راه نخواهد بود اگر شرح و تعبیر و تفسیر متن ادبی، تأویل خواننده شود و گمراهی بی‌شمار خواننده جوان را رقم بزنند. خواننده جوانی که تأویل را لفظی در ردیف دیگر الفاظ دیده و شأن قدسی آن را در آثار مذهبی، عرفانی و ادبی این سرزمین دریافته است، چگونه می‌تواند از شرح و تعبیرش بازشناسد. به راستی کسی که رنج تنظیم و تدوین آن همه رأی و نظرها بر خود هموار می‌کند و تألیفی از ترجمه‌ها به دست می‌دهد،

و مباحث نظری

شده است - و او ناگزیر می‌باید همه آنها را بخواند - چه درمی‌یابد؟ دانشگاه که عهده‌دار آموزش ادب فارسی است، چه آثار راهگشا و تعیین‌کننده‌ای را در این زمینه تألیف و چاپ کرده است؟ تردیدی نیست که اگر مرحوم ملک‌الشعراى بهار با تکیه بر فضل و حوصله کم نظیرش، سبک‌شناسی نثر فارسی را به هنجاری که اینک در دست ماست، تدوین نکرده بود، در این زمینه نیز جز باد به دست نداشتیم. در باب تدوین مبانی نقد ادبی چه کرده‌ایم؟ آن هم در شرایطی که ادبیات ما بیش از هر دوره‌ای به نقدی اصیل و اصولی نیازمند است. آیا جز این است که غالب نقدهای این دوره، بی‌معیار، کم‌مایه و مبتنی بر ذوق و سلیقه فردی‌اند؟! دانشگاهها و سایر مراکز آموزشی محوری، تا کی در بند این مایه گریختگی و رخوت خواهند بود و منتظر که دستی از غیب برون آید و کاری بکند؟! □

به تأکید می‌گویم که دوبکرده صحیح و اصولی به مباحث نظری مربوط به ادبیات، از وظایف اصلی مطبوعات ادبی است، اما می‌دانم و می‌دانید که مطبوعات ادبی شأنی بیش از ظرف این مظلوف نخواهند داشت. به یقین، زمره اهل فضل و ارباب نظرند که می‌توانند و می‌باید عهده‌دار این رسالت باشند. پرهیز و گریز آن ارجمندان از ورود به مقوله و حضور در عرصه، میدان را مسخر نامستعدانی خواهد کرد که قیل و قالشان، ثمرهای جز تخذیر استعدادهاى نوشکفته و ناشکفته و رواج ابتدال و انحطاط نخواهد داشت. در چنین وضعیتی، بی‌سببی نیست اگر مطبوعات ادبی به درج و نشر خطرات خنک اهل بخیه و آرا و امرای چشم‌نواز و دلفریشان، روی بیارایند تا نه عریضه خالی مانده باشد و نه خزانه! اینک فقط حضور صمیمی صاحبان صلاحیت و اهلیت است که طومار فاجعه را درمی‌پیچد.

هادی سعیدی کیاسری

پانوش: □

• مراد از لفظ حضور در این نوشته، درآمدن به جرگه نظریه پردازان ادبی است و لا غیر.

چرا از تتبع در میراث سلف - که به لحاظ کمی و کیفی حیرت‌آور است - تن می‌زند و به غمض عین درمی‌گذرد، با اینکه ماحصل زحماتش در تدوین آرای بیگانه بر بی‌فایده هم نیست؟! ایضاً از نتایج عدم انطباق تئوریهای بیگانه بر ادب قدسی ماست اگر ادبای معاصرمان، حال شاعران «جان بین» - و نه «جهان بین» - فارسی سرود را در نمی‌یابند و سیر نگاه پرده در آنان را به کنه مظاهر وجود، از مصادیق «تشخیص» یا «Personification» می‌شمارند. شاعری که پرورده فرهنگ قرآنی است و باورمند به «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملك القدوس العزيز الحکیم» از «محرومی» به «محرمی» برمی‌آید، راز می‌بیند، راز می‌شنود و راز می‌گوید. چنین شاعری که جانش مجلای انوار ربانی و گنجینه اسرار محبوبی است، کی به وهم هستی‌بخشی و شخصیت‌بخشی درمی‌غلند؟ اساساً در چنین منظری اشیا و عناصر عالم وجود کی از حیات و حرکت و شخصیت یا جان و ذکر و زبان بی‌بهره بوده‌اند؟! حضرت مولانا جلال‌الدین مگر همین راز را به اشارت از زبان جماد و نبات باز نگفته است:

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

و زمره اهل معرفت مگر از این گونه لطایف بسیار نیاورده‌اند؟ هم در ردیف همین سهوهاست اگر منتقدان امروز ما، در نقد و بررسی اشعار و آثار هنری، لفظ «خلق و آفرینش» را به کار می‌گیرند و شاعر و نقاش و ... را «خالق و آفریدگار» شعر و ... می‌خوانند. بگذریم که این مقام، اطناب و اطاله را برنمی‌تابد و قرارگاه اجاز و اشارت است. □

باری، مباحث نظری مربوط به ادبیات نیز چون غالب متون و حواشی آن در این روزگار، از مُدها و مدلهای پسند بازار، بر کنار نمانده‌اند. موضوعات در خور بحثی که غریب مانده‌اند و هیچ قلمی از آنها سراغ نمی‌گیرد، بسیاریند و بحثهای مکرر و بی‌معنا در حوزه موضوعاتی که کاربرد و مورد استفاده ندارند، بسیارتر. این وضع در شرایطی اتفاق می‌افتد که ما نه تنها در زمینه امهات مباحث ادبی معاصر، کاری نکرده‌ایم؛ بلکه به شرح بسیاری از مباحث مربوط به ادب کلاسیک نیز در مانده‌ایم. فی‌المثل ما در زمینه سبک‌شناسی شعر فارسی که اهمیتی انکارناپذیر دارد، چه کرده‌ایم؟ محصل ادب فارسی از آن همه اقوال پریشان و گوناگون که در این حوزه ثبت